

# سایه‌های کنگره ۱

تابستان گذشته وقتی خواستم خود را به کنگره «مطالعات شرقیه» در تورنتو برسانم، مسأله ویزای کانادا وقت می‌طلبید و نوبت می‌خواست و پشت صف سفارت از سحر ایستادن. از خودنویس خود کمک گرفتم و نامه‌ای به فارسی، به سفارت کانادا در تهران نوشتم که: آقا، درست است که من می‌خواهم در کنگره تورنتو شرکت کنم و به این دلیل از شما ویزا می‌طلبم، اما حقیقت چیز دیگری است. حقیقت اینست که ما دیگر در سنین آخر عمر هستیم، اگر فردای قیامت، در سر پل صراط - که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده‌تر - ازین مخلص سؤال کنند که تو معلم تاریخ و جغرافیا، آیا آبشار نیاگارا را دیده‌ای؟ بنده چه جواب دهم؟

با این مقدمات ویزا فراهم آمد، و از طریق لندن خود را به تورنتو رساندم. صبح از تهران حرکت کردیم، قبل از ظهر لندن بودیم. ساعت ۳ از لندن راه افتادیم و هشت نه ساعت توی راه بودیم - و حدود ساعت شش همانروز به تورنتو رسیدیم. خیلی ساده متوجه شدم که آن روز حدود یک نصف روز بر عمر مخلص اضافه شده است. ما پنج شش ساعت در فرودگاه تهران بودیم. شش ساعت توی راه لندن بودیم. شش هفت ساعت در فرودگاه لندن معطل ماندیم، هشت نه ساعت در راه تورنتو بودیم. در حالی که صبح زود از تهران راه افتاده بودیم و عصر به تورنتو رسیده بودیم. روز ۱۲ ساعتی ما درین روز تقریباً ۲۴ ساعت شده بود! آن وقت بود که اعتقاد پیدا کردم که آن ملا آقا دربندی که گفته بود روز عاشورا ۷۲ ساعت بوده است - شاید هم راست می‌گفته. البته او حساب کرده بود که مجموعه وقایعی را که

در روزه‌های روز عاشورا تنظیم کرده، از وقتی که می‌گیرد - به هر حساب باشد - از پنجاه شصت ساعت متجاوز است، پس دل یک دل کرد و گفت: روز عاشورا استثناء ۷۲ ساعت بوده است. بنده کار به نسبت زمان ندارم که بعضی روزها هست یک ساعت آن برای آدم یک روز بیشتر طول می‌کشد و بعضی شها هست که هنوز چشم برهم زده‌ای صبح می‌شود:

آن دم که با تو باشم، یک سال هست، روزی

روزی که بی تو باشم، یک روز هست سالی

این حرفها ما را به اصل نسبت اینشتین رهنمون می‌شود، ولی در عالم طبیعت و واقع هم برای من این اتفاق افتاد که یک روز بیست و چند ساعته را، با یک طلوع آفتاب شروع کردم و با یک غروب آفتاب پشت سر گذاشتم.

یک وقت در تفسیر ابوالفتح رازی خوانده بودم که «باد، بساط سلیمان را، بامداد - یک ماهه راه بردی، و شبانگاه یک ماهه راه باز آوردی». توی هواپیما که بیکار بودم آدم و سردستی یک حسابی کردم: سی روزه راه، چون معمولاً بین چهار تا شش فرسنگ راه (۲۴ تا ۳۶ کیلومتر راه) یک کاروان در روز بیشتر نمی‌توانسته است پیش برود - و این مقدار راه را یک منزل می‌گفتند - اگر تمام ماه سی روزه را کاروان علی‌الانصال راه ببیماید - هر چند معمولاً هرچند منزل یک بار، کاروان، یکی دو روز «اتراق» یا به قول کاروان‌سالاران، «لنگ» می‌کند، با همه اینها در ماه دقیقاً  $180 = 30 \times 6$  فرسنگ راه می‌رود که برابر با ۱۰۸۰ کیلومتر است و یک روز اگر ده ساعت راه برود ساعتی حدود صد کیلومتر راه می‌پیموده است - که با سرعت یک باد تندرو - نزدیک به طوفان نزدیک است - اما به هر حال سرعت آن از یک هواپیمای دوموتوره قدیمی بیشتر نیست، و امروز هواپیماهای عادی ساعتی هشتصد تا هزار کیلومتر راه می‌روند و کنکوردر درست دو برابر این مقدار راه می‌رود.

پس تکنیک هوانوردی سلیمان و سرعت بساط او در حد یک تکنیک ابتدائی هوانوردی چهل پنجاه سال پیش پیشرفت کرده بوده است.

اعضاء ایرانی کنگره در خوابگاههای دانشجویی دانشگاه تورنتو که وسط شهر قرار دارد - اطاق «رزرو» کرده بودند - هر دو نفر در یک اطاق به مبلغی روزانه معادل چهل دلار کانادائی - که از دلار امریکایی یکی دو سنت ارزاتر است - و این البته ارزاترین نوع اطاق بود که در تورنتو می‌شد به دست آورد.

مخلص نیز چنین کرده بود و دو سه روزی را پیش پرداخت کرده بود - اما در ورود به تورنتو یکی از همکاران همشهری که نسب به ابوسعید ابوالخیر می‌رساند، ما را دریافت و به خانه خود برد - و من درین مورد کوتاه آمدم و به خانه او رفتم به دو سه دلیل: اول آنکه خواستم در محیط اجتماعی شهر و ولایت وارد باشم، درثانی آنکه از پرداخت کرایه روزی چهل دلار

معاف باشم، و سوم اینکه به من خبر دادند که آن دوست و همکار باصفا و خوش نیتی که قرار است با او در خوابگاه دانشجویان هم‌اطاق باشم، آن دوست، عادت دارد که نماز شب بخواند، و این عادت در سفر و حضر با اوست، بنابراین احتیاط کردم و، احوط آن دانستم که سعادت این همجواری شبانه را از خود سلب کنم و او را با خدای خود و نماز شب و راز و نیاز خود تنها واگذار نمایم.

چون بتکده کهنه به نزدیکی کعبه

گویا که خدا خواسته کآباد نگردیم<sup>۱</sup>

سی و سومین کنگره «مطالعات آسیایی و شمال آفریقائی»<sup>۲</sup> طبق یک برنامه منظم از روز ۱۹ اوت تا ۲۵ اوت ۱۹۹۰ (۲۸ مرداد تا سوم شهریور ۱۳۶۹ ش) با جلسه افتتاحیه در سالن بزرگ پذیرائی با حضور فرماندار اونتاریو و سخنرانی او به راه افتاد. یک سیاه کم‌رنگ، بلند - قد دورگه فرماندار این ایالت است. و او بود که کنگره مطالعات آسیائی و شمال آفریقائی را افتتاح کرد. گفت:

هندوی حسن تو را خال نگهبان شده است

این سیاه حبشی حافظ قرآن شده است

البته یک افسر سپیدپوست زرین‌یراق نیز پشت سرش بود که رئیس انتظامات شهر بوده باشد.

ما، در صف اول مدعوین ایستاده بودیم که فرماندار دورگه اونتاریو خواست از در خارج شود، با همه به لفظ و حرکت دست خداحافظی کرد تا رسید به یک مستشرق سیاه‌پوست - که شاید اهل زیمبابوه بود، درین لحظه، فرماندار بلندقد دورگه - که سیاهی‌اش بر سفیدی‌اش می‌چربید - ایستاد، به یک لحظه، برقی در چشمش درخشید، و رو به آن سیاه‌پوست کرد و گفت: نمی‌خواهی با من یک عکس بگیری؟

و این بزرگترین عطف توجه و اظهار علاقه به یک همپوست بود - از نوع امریکائی آن - البته جواب روشن بود، فلاشها به کار افتاد، و عکسی از آن سیاه در کنار این سیاه، استثناء و اختصاصاً گرفته شد.

همه شاید تصور کنند که فرماندار محترم درین جا خواسته یا دلجوئی و استمالتی از هم‌رنگ هم‌نژاد خود کرده باشد، یا لاقل یک دلجوئی و استمالتی از قوم و خویشی که از راههای دور آمده، اما اگر از من می‌پرسید، من به یاد طاهر ذوالیمینین افتادم که وقتی به سپهسالاری مأمون رسید و بغداد را فتح کرد و کل ممالک شرقی خلافت عباسی را به صورتی خود و پسرانش زیر قبضه اقتدار گرفتند، وقتی در بغداد - یکی گفتش که تو را باید بدین مقام - که هیچ یک از همگنان در خراسان بدان حد نرسیده‌اند - تهنیت گفت. طاهر در جواب

گفت: این مقامی نیست که مرا تهنیت گویند چه، هنگامی که از پوشنگ می‌گذشتم (پوشنگ دهی بود که طاهر در آنجا زاده شده بود) پیرزنان آنجا را ندیدم که برای تماشای من بر بام آمده باشند.<sup>۲</sup>

آری همانطور که طاهر ذوالیمینین وقتی خود را سربلند می‌دید که پیرزنهای پوشنگ برای او هروله کشیده باشند، این فرماندار کل نیز به نظر من، عکس را بدان جهت گرفت که می‌دانست این مستشرق سیاه‌پوست روزی که باز گردد، آن عکس مشترک را در روزنامه‌های محلی چاپ خواهد کرد، و سیاه‌پوستان افریقا - صاحبان پوستهای آبنوسی - عکس این سیاه را خواهند دید که به فرمانداری کل اوتناریو رسیده است، و آن وقت است که حس باطنی او ارضاء خواهد شد!

بیش از هزار و دویست محقق، سیاه و سفید، زرد و سرخ، پیر و جوان، درین مجلس شرکت داشتند - عربها کمتر، هندیها بیشتر، ژاپنی‌ها و چینی‌ها البته بیش و بیشتر - و حق هم دارند که اولاً یک چهارم جمعیت دنیا را دارند، ثانیاً قسمت عمده از مهاجرین شمال امریکا - خصوصاً کانادا، چینی‌ها هستند و پولدارترین آنها هم ژاپنی‌ها.

عربها، ظاهراً به دلیل گرفتاریهای مسأله کویت، در انجام سفر توفیق نیافته بودند - یا احتمالاً قهر کرده بودند - از افغانستان هم هیچکس نیامده بود - که خرج راه گران است و دولت افغان گرفتار جنگ داخلی.

ما، ده بیست تا ایرانی، توی این جمع می‌لولیدیم.

بسیاری از اشخاص هم بودند که اسمشان توی کتابچه سخنرانی بود، ولی خودشان نیامده بودند، مثل آقای دنیس سینور<sup>۴</sup> ترک‌شناس معروف امریکائی - که خودش رئیس یک دانشگاه است و من او را می‌شناسم. اوعضو هیئت تحریریه تاریخ آسیای مرکزی در یونسکو نیز هست. و او قرار بود در خصوص ریشه‌های حکومت اویغوری صحبت کند، و بعضی هم آمدند ولی از صحبت خودداری کردند و بعضی هم اصلاً نیامدند مثل دکتر علی‌اشرف صادقی زبانشناس که توفیق دریافت ویزا نیافته بود. او قرار بود درباره بعضی نکات زبانشناسی در خصوص «ام‌الکتاب» صحبت کند. دکتر زریاب‌خویی نیز که جزء مدعوین بود از آمدن کوتاه آمده بود.

تعداد چینی‌ها و ژاپنی‌های شرکت‌کننده آنقدر بود که گاهی در یک روز چهار پنج جلسه و پانل برای چین اختصاص می‌یافت. کل کنگره را تهرنگ زرد زده بودند! هند هم یکی دو روز چنین موقعیتی یافت. مسائل مربوط به ایران بیشتر در سالن خاورمیانه مطرح می‌شد، ولی واقعیت اینست که در بسیاری از موارد مسائل مورد طرح ربطی به ایران داشت، مثلاً آنجا که اکتوبای<sup>۵</sup> درباره پارسیان و زرتشتیان مقیم هند قرار بود سخن بگوید، یا آنجا که

آقای روزنتال<sup>۶</sup> در حق مورخان اسلامی بیان مطلب می‌کرد، یا وقتی که آقای گرین<sup>۷</sup> به افغانستان پرداخت، و ماری والش<sup>۸</sup> به افغان‌ها رو کرد، چنان بود که از ایران هم حرف می‌زند، و محمود ایوب که از تجدید حیات اسلام بحث می‌کرد، و کرانی که به جامعه طبقاتی مصر اشاره می‌کرد، و سالم منصور که از تحولات مذهبی پاکستان سخن به میان آورد، همه با مسائل مطروحه در ایران پیوند داشتند.

عمر شکسپیر هم از نامهایی است که باید آن‌را در ردیف کوروش علی‌خان، و لئوپولد سدار سنگور (شیر سردار ستر) یاد کرد، و این شکسپیر عمر نام، در حق اشعار عربی و فارسی و اشکال ترجمه آنها به زبانهای اروپائی سخن به میان کشید. کاری که به عقیده من تقریباً ناممکن است، و کسی که شعر فارسی را به انگلیسی ترجمه می‌کند، در مرحله اول آن را از «شعربت» می‌اندازد، و سپس سر و دست آن‌را می‌شکند، ولی به هر حال چاره چیست؟

آقای سیروس گوردون<sup>۹</sup> در خصوص زبان ابلاتی<sup>۱۰</sup> سخن به زبان آورد - زبانی که اسمش را هم این روزها محققان به زحمت به زبان می‌آورند. آقای شاو<sup>۱۱</sup> وقتی از نسخه‌های خطی بهوتان (هند) سخن می‌گفت، طبعاً از آن چیزی حرف می‌زد که سرمایه اصلی آن زبان فارسی است.

ایرانیها طبعاً بیشتر به پانل‌های خاورمیانه می‌رفتند، من، در ضمن بررسی برنامه کنگره، به یک «پانل بی‌رونق» برخورددم و آن جلسه مربوط به «خاور نزدیک قدیم» بود که بعد از صحبت درباره میثانی‌ها نوبت به یک بانوی زرتشتی به نام پریش جم‌زاده رسید تا در حق ساختمانهای تخت‌جمشید صحبت کند. این سخنرانی با عکس و اسلاید هم همراه بود، ولی هیچکدام از ایرانیان در آن سخنرانی شرکت نداشتند. منحصراً هم تنها بدین دلیل که زبان عکس را بهتر از زبان انگلیسی می‌فهمید در آن شرکت کرد! و بسیار هم سود برد، زیرا می‌را از دست‌مخ در جام زرین نوش جان کرد.

آقای حراک<sup>۱۲</sup> گفتاری در باب «آثار شرک و پرستش خدایان متعدد در سوریه قدیم» ایراد کرد. آقای امیر حراک اصولاً کارگردان کنگره بود. او استادی است اصلاً عراقی - اهل حلب و موصل، و پیوسته با سوریه، و سالهاست که در دانشگاه تورنتو استاد است و طبعاً کانادائی شده، مردی بسیار کوشا و پرحرکت - و من در ابتدا تصور می‌کردم که اصل اسم او به عربی حراک بوده است - به معنی پرحرکت، و او گفت که اصل حراق است به معنی سوزنده و آتشکار. به هر حال این هم از اشکالات استحالہ اسامی عربی - و گاهی فارسی است - وقتی که به زبانها و خطوط اروپائی و لاتینی وارد می‌شوند، از نوع کارخانه «مورفات‌لر» رومانیایی که من بعدها فهمیدم همان معرفت لر خودمان است<sup>۱۳</sup> - عربی و ترکی، به معنی برادران معرفت، مردمی بامعرفت که بهترین کارخانه شرابسازی رومانی را دارند، و نگما تاق استاد روسی

قزاق که عضو هیئت تحریریه تاریخ آسیای مرکزی در یونسکوست، و چون نیک بنگری همان نعمت اوف و به عبارت بهتر نعمت‌زاده خودمان است. دیگر من از اکی موشکین صحبت نمی‌کنم که همان حکیم مشکین ایرانی است و استاد دانشگاه لندن گراد.<sup>۱۴</sup>

سکندر امان اللهی در خصوص اثر نیروهای قبیله‌ای در امر حکومت ایران، هاله وزیر: حرکت‌های ریشه‌گرائی اسلامی در لبنان و اثر ایران در آنها، دکتر معجبوی رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران: بحث درباره یک رساله اخلاقی، دکتر هوسوی بهبهانی استاد گروه ادبیات عرب: میرداماد پایه‌گذار مکتب فلسفی اصفهان، موریتسیو پیستوسو<sup>۱۵</sup>: تذکره و اهمیت آن در تاریخ ادبیات ایران، منوچهر پزشک: عبید زاکانی، بزرگترین شاعر هجاگو.

آقای لوئی ساکو - به زبان فرانسه - از روابط سیاسی میان دولتهای ساسانی و بیزانس - در قرن پنجم و هفتم میلادی صحبت کرد - روزگار انوشیروان‌ها و خسرو پرویزها و بالاخره سقوط مدائن و روم - هر دو، و برتری عرب.

آقای صابرخان از مناسبات میان عرب و ایران در قرن یازدهم میلادی حرف زد - که مربوط به عصر سلجوقی است و خوارزمشاهی. یک جلسه اختصاصی نیز به تحقیقات مربوط به اندونزی مربوط می‌شد.

در پانل افغانستان، این حرفها به میان آمد: ارنست گرین: افغانها، یک ملت فراموش شده، استوارت: راهی به مقصد سرخ، هاری والش: زمزمه جنگ افغانستان در امریکا.

بعض تیترا هم چشم را می‌زد، مثلاً سخنرانی رباب ابروانی به عنوان «شاعر بزرگ معاصر ترک، شهریار»، و موسایف که برخورد زبانهای ترکی و سامی را مورد بحث قرار می‌داد.

سیروس و کیلی زاد: «پراکنده‌گان روشنفکر ایرانی بعد از انقلاب مشروطه در اروپا». فروغ جهانبخش: مدرس و رضاشاه. زهرا افشاری: جنسیت در بازارهای کشاورزی ایرانی. بعض ایرانیان هم بودند که از سخنرانی خودداری کردند از آن جمله دکتر عبدالکریم سروش، دکتر مجتهد شبستری (روحانی صاحب‌نظر خوش‌قلم)، و دکتر جعفر شعار - که دیر رسید و زود رفت - یعنی روز آخر کنگره توانست خود را برساند.

حِراک، تقریباً ریشه بیشتر صفات خداوند را که در قرآن آمده است، در اساطیر قدیم سوریه پیدا کرده بود، چنانکه فی‌المثل تعجب خواهید کرد اگر بگوئیم که عزیز، نام یکی از خدایان سوریه بوده است، و عبدالعزیز کسی است که بنده آن خدای بود و اسم پدر خلیفه معروف عمرابن عبدالعزیز، به این خدای نسبت می‌رساند!

خانم گنگ کوپن<sup>۱۶</sup> فرانسوی به زبان فرانسه در حق اعراب حضرمی در افریقای شرقی، و پشت بند او خانم دیگر، کولت لوکور گراندمزون<sup>۱۷</sup> که در خانه بازداشت و خانه بزرگ،

لاید، درباره اعراب عمانی در شرق افریقا صحبت و به هر حال داستان ضلال مبین و دلال مبین ملک الشعراء را به لهجه فرانسه تکرار کرد - خصوصاً که پای شیرازیهای شرق افریقا نیز در میان بود.

فرانتس روزنتال، مستشرق معروف از زبان و رمز آن در مسائل تاریخی مسلمانان بحث کرد، محمدرضا غفاری - لاید دکتر - در حق دندانپزشکی در ایران قدیم سخن گفت و چند تن دیگر هم مسائل پزشکی را مطرح کردند. سیروس شمیسا بحثی از مهرپرستی به میان آورد، جرد گروپ<sup>۱۸</sup> از پارچه‌ها و پوشش‌های ایرانی (کفن؟) - در قبرستان‌های مصری نشانی داد. خانم بدری قریب کلمه کشاورز را در زبانهای صفدی پیدا کرده بود و رضا زمردیان قرار بود از کلمات فارسی که ریشه غربی دارند حرف بزند و ادوین فلویید<sup>۱۹</sup> نیز چیزی در همین حدود نامهای معروف یونانی و هندی و...

فریدون وهمن - استاد دانشگاه کپنهاک، نکاتی در حق لهجه بختیاری به زبان آورد. دکتر فریدون وهمن از استادان کم‌نظیر پهلوی‌دان مقیم دانمارک است، او خصوصاً حتی به گردن کرمان هم دارد، و آن اینکه کتاب لوریمر را تحت عنوان فرهنگ مردم کرمان به فارسی برگردانده است.<sup>۲۰</sup>

دکتر احمد فضل‌ی استاد کم‌نظیر زبانهای باستانی ایران، طبق معمول یک کلمه از زبان ساسانی را گرفت: «ارزید» که در شاهنامه آمده است، و او گفت که این کلمه همان ارگبد است و هرزید صورت دیگر آن است و هریدالهریدان، نام رئیس این مأموران است:

چو برداشت پرده همی هرزید سیاوش همی بود ترسان ز بد طبری این اسم را هرت بد ابرسام آورده و دیگران هوبند بن‌سام، و به هر حال بیش از بیست دقیقه معمولی درین باب صحبت کرد.

من سالها پیش شوخی کرده بودم که زبان‌شناسان دنیا آمده‌اند حدود سیصد کلمه از زبانهای پیش از اسلام پیدا کرده‌اند، و امروز بیش از سیصد کرسی استادی روی این سیصد کلمه تحقیق می‌کنند و در واقع سیصد تن، نان استادی سیصد کلمه را می‌خورند،<sup>۲۱</sup> خدا رحمت کند مرحوم دکتر صورتگر را که همیشه می‌گفت: ما، سواد نداریم، ما، نان بیسواد مردم را می‌خوریم...

سخنرانی خانم ایران کلباسی (از مؤسسه تحقیقات فرهنگی) در مقایسه آداب کردهای مهاباد و سلیمانیه بود، ایرج پارسی‌نژاد که استاد در دانشگاههای ژاپن است گزارشی از شرق‌شناسی در شرق دور داد. راستی، نمی‌دانم، آیا در ژاپن و چین هم، مطالعات شرق‌شناسی را باید شرق‌شناسی نام گذاشت یا چیز دیگر؟ مثل اینکه دنیا خیلی کوچک شده و بعضی کلمات دیگر برای دنیا بزرگ شده‌اند، باید آنها را تراشید. ژاپنی‌ها دیر آمده‌اند و طبق

معمول می‌خواهند زود بروند.

دکتر استعلامی - که اینک استاد دانشگاه‌های امریکا است - قرار بود درباره چاپ و تحقیق جدید خودش روی مولانا حرف بزند که نزد چون سخنرانی او را در پانل «ادبیات عرب»<sup>۲۲</sup> قرار داده بودند! در کنار آذرتاش آذرنوش که به حق می‌خواست در حق ادبیات عرب در ایران صحبت کند و از این بابت سخن به میان بیاورد، و نیاورد.

آقای جمشیدی، یا بهتر بگویم پروفیسور جمشیداف، بحث می‌کرد درباره بقایای آتش‌پرستی در سرزمین‌های نزدیک تبت - یعنی وختان، او از همان ولایت است، و فارسی را در کمال سلاست و صحت حرف می‌زند، صحبت را به قلمه قهقهه بدخشان کشاند، از آن چیزی که ما بدان «اجاق» گوئیم - و گویا کلمه‌ای ترکی است - تحت عنوان «آتش‌خانه» صحبت کرد. و توضیح داد که مردم آنجا هنوز آتش را به احترام زیر خاکستر نگاه می‌دارند و وقتی می‌خواهند آتش تازه روشن کنند دو دست را روی خاکستر می‌زنند و بعد به پیشانی و صورت می‌کشند - و در واقع تیمم می‌کنند!

آنها به آتش زیر خاکستر - شاه خاموش می‌گویند<sup>۲۳</sup> - و آفتاب در نهج بدخشانی خیر خوانده میشود که همان ممال «خور» بوده باشد از نوع «واو»هایی که در فارسی تبدیل به «پاء» شده‌اند مثل خون = خین، دور = دیر، کوروش = کی‌رش، بود = بید،<sup>۲۴</sup> گرجین = گردون،

و نوع ممال دیگر آن: چراغ = چریغ.

جمشیداف ثابت کرد که بسیاری از مراسم بودائی، درین ولایت با مراسم زرتشتی به هم آمیخته، و در ایام نوروز - به صورت مراسم اسلامی، خود را در بدخشان نشان می‌دهد.

دکتر جواد حدیدی که یکی از فرانسه‌دانهای زیردست کشور ماست و مجله لقمان را به زبان فرانسه در تهران چاپ می‌کند، نیز بحثی داشت از اثر مذاهب قدیمی ایرانی در آثار ولتر. بحثی جالب و شیرین بود و چون پایان یافت، یکی از حضار مجلس از دکتر حدیدی سؤال کرد که آیا در آثار ولتر نشانه‌ای از «دوالیسم» ایرانی - یعنی ژریت - وجود دارد یا خیر؟<sup>۲۵</sup> دکتر حدیدی در جواب تمجیحی می‌کرد، من خطاب به جمع گفتم:

- بابا، خدا یکی از پدرانان را بیمارزد، ولتر یکی‌اش را به زحمت قبول داشت، حالا

شما از دوتایش سؤال می‌کنید؟

تا حرف دوآلیسم در میان است این را عرض کنم که یکی از ساده‌ترین استدلال‌ات را در مورد وحدانیت خداوند، اشعری، به میان کشیده است آنجا که در مورد تفسیر آیه «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا» ابوالحسن اشعری توضیح می‌دهد که «خدا واحد است. زیرا اگر متعدد - مثلاً دو خدا بود - تدبیر آنها نظامی نمی‌یافت و احکامی نمی‌پذیرفت به ناچار یا هر



دو عاجز می‌شدند یا یکی از آنها. زیرا اگر یکی اراده می‌کرد انسانی را زنده کند و دیگری اراده می‌کرد او را بمیراند، درین حال یا مراد هر دو واقع می‌شد یا مراد هیچ یک وقوع نمی‌یافت و یا مراد یکی واقع می‌شد و مراد دیگری واقع نمی‌شد. اما وقوع مراد هر دو محال است، زیرا ممکن نیست جسم در حال واحد هم زنده باشد و هم مرده، عدم وقوع مراد هر دو نیز جایز نیست - زیرا مستلزم عجز آنهاست. و بر فرض مراد وقوع مراد یکی و عدم وقوع مراد دیگری نیز باز لازم می‌آید آنکه مرادش واقع نشده عاجز باشد و عاجز، نه خدا بود و نه قدیم. این است دلیل وحدت صانع اشیاء.»<sup>۲۶</sup>

گوئی حرف مولانا اگر نه در حق کنگره تورتو، بلکه در حق بحث دوآلیسم آن صادق است - که فرمود:

یک گهر بودیم همچون آفتاب      بی گره بودیم و صافی همچو آب  
چون به صورت آمد آن نور سره      شد عدد چون سایه‌های کنگره  
کنگره ویران کنید از منجیق      تا رود فرق از میان آن فریق

و باز، حالا که حرف دوآلیسم ولتر در میان است، این شوخی را هم نقل کنم. آقای شیخ مجدالواعظین اصطهباناتی - پدرزن و عموی دکتر شیخ علی شیخ‌الاسلامی - رئیس سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تهران - این شوخی را نقل می‌کرد که یک وقتی در شیراز یکی از روحانیون طلبه باذوق رفت پیش آقای محلاتی روحانی عالیقدر شیراز، و گفت: در توجه آیه لوکان فیها آلهه<sup>۲۷</sup> آقای محلاتی، من هزار و یک دلیل برای وحدانیت خداوند و ثنویت دارم و همه را از قول بزرگان نقل کرده‌ام ولی دلم می‌خواهد یک دلیل از قول حضرتعالی هم بشنوم و آن را به نام خودتان در دفترم ثبت کنم که یادگاری باشد.

آقای محلاتی به شوخی گفته بود: من دلیل تازه‌ای ندارم - هرچه هست دیگران گفته‌اند. آن طلبه محقق اصرار کرده بود که آقا خواهش می‌کنم سرکار هم چیزی بفرمائید. آقای محلاتی گفته بود:

- فرزندی، مطمئناً خدا یکی است و نه دو تا، دلیل من هم این است که اگر خدا دو تا بود، و ثنویت در کار بود، آن دو خدا، دست به یکی می‌کردند، و تخم ما را از زمین ورمی‌انداختند!

بحث پانل آن روز بیشتر در مسائل فقهی و کلامی بود.

دکتر نصرالله پورجوادی - رئیس نشر دانشگاهی و مدیر مجله نشر دانش - که یکی از بهترین مجلات روزگار ماست - در حق حنبلی‌های اصفهان و نحله فکری آنان صحبت کرد، و دکتر احمدی - عضو شورای عالی فرهنگی - که از روحانیون عالیقدر صاحب فکر است - در خصوص «نیت» و اثر آن در مذهب و اخلاق و قانون سخن به میان کشید، و دکتر محمد

جعفر یاحقی - استاد دانشگاه مشهد - از مناظره میان شمشیر و قلم در ادب فارسی گفتگو کرد - که بحثی واقعاً دلپذیر و جالب است، با توجه به اینکه اصولاً در روزگار قدیم همه اهل قلم، ناچار بودند با یک کارد و قمه تیز، قلم نشین خود را سر کنند یعنی اصلاً وقتی قلمی خوش می‌نوشت که خوش تراش خورده بود و قط زده شده بود، به چه وسیله؟ با یک کارد تیز قلمدانی.

دکتر حسین رزمجو استاد دانشگاه مشهد نیز تحت عنوان تعصب یا طرق اسلامی برای مبارزه. با دیدن عنوان سخنرانی دکتر رزمجو، یاد عنوان سخنرانی آقای لرامان<sup>۲۸</sup> افتادم که تحت عنوان «نقش آب، در آبیاری باغهای اسلامی؟<sup>۲۹</sup>» حرف می‌زد. بابا، این فرنگی‌های را ببین که از پاپ کاتولیک‌تر و از حزب‌اللهی‌ها اسلامی‌تر شده‌اند. باغهای اسلامی دیگر چه صیغه‌ای است؟

واقعاً خوب شد که خانم جم‌زاده، سخنرانی خود را «تحت‌جمشید از دیدگاه هنر اسلامی» عنوان نداده بود. آخر این جم‌زاده خودش از زرتشتیان یزد است. من وقتی آن دو تیتیر مقاله را دیدم یاد پرویز ملک‌پور همشهری زرتشتی خودم افتادم که وقتی به نمایندگی در مجلس شورای اسلامی از طرف جامعه زرتشتیان انتخاب شده بود، در روز افتتاح مجلس هنگام تحلیف، طبق مقررات مجلس، ناچار به اوستا - کتاب مقدس زرتشتیان سوگند خورد که در مراتب وفاداری به جمهوری اسلامی، هیچگونه مسامحتی روا ندارد.

دکتر جواد طباطبائی (از انجمن فلسفه و بنیاد داتراالمعارف) در مسأله تصورات اولیه مشترک میان فیلسوفان یونانی و اسلامی بحث را به میان کشید، کارملا بافیونی در حق رسائل اخوان‌الصفا بحث کرد و بنیامین ابراهاموف درخصوص نفوذ ابن‌سینا در آثار غزالی مباحثه کرد.

سید محمد میر کمالی از دانشگاه تهران نیز در باره «مسائل فرهنگی و عوامل مقاوم در برابر تغییرات اجتماعی» به بحث پرداخت.

حمیدی زاده که از اعضاء عالی‌رتبه وزارت علوم است و عضو دانشگاه شهید بهشتی - از کیفیت تعلیمات عمومی در جمهوری اسلامی ایران - طبق آمار و ارقام - صحبت به میان کشید، کاگایا - پروفیسور ژاپنی - اثر مطبوعات را در تاریخ قرن اخیر ایران سنجید، خالد بن سید (سعید؟) هم حرفهایی در خصوص اوضاع معاصر ایران زد، و دکتر توسلی - استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تجدید ارزیابی در معیارهای فرهنگی بعد از انقلاب موضوع سخنش بود.

یک جلسه هم اختصاص به وضع مسلمانان در کانادا - و خصوصاً مونترال داشت - که البته کمتر کسی از ایرانیان توانست در آن شرکت کند. مسأله اینست که درین مجالس، اگر کسی می‌خواست همه سخنرانها را بشنود می‌بایست - اگر نه به قول کمال اسماعیل، دوصد

پاره شود - باری حداقل لازم بود که شش تکه بشود که هر ساعت در شش جلسه باشد، و این البته ممکن نبود - و لزومی هم نداشت. بهتر همان بود که به قول سعدی وجود حاضر غایب بوده باشد.

یک جلسه را هم دکتر مهدی محقق اداره کرد. این استاد خراسانی فاضل سالهاست که یک پایش کاناداست و یک پایش ایران، نصف سال را در دانشگاه مک گیل درس اسلام شناسی می دهد، و نصف سال را در ایران به نوشتن دائرةالمعارف می پردازد، به تمام معنی بیلاق قشلاق علمی و تحقیقی دارد از نوع آنهایی که

در بهاران سوی ترکستان شوند در زمستان سوی هندستان روند سخنرانی خود دکتر محقق درباره «ابن هندو» بود و راهنمای او در طب، در همین مجلس دکتر بهمن سرکارانی - استاد فاضل دانشگاه تبریز، بحثی جالب از شاهنامه را پیش کشید.

خانم مهری باقری که همسر اوست نیز یک سخنرانی داشت درخصوص «شیوا» خدای هندی و طبعاً در سکسیون هندیها ایراد شد.

نگارنده نیز یک سخنرانی کوتاه داشت و براساس اینکه مخلص سوگند یاد کرده است که در هیچ سمینار و کنگره ای شرکت نکند مگر اینکه سخن او به تقریبی برای کرمان و به یاد کرمان بوده باشد، درین جا هم موضع سخن او «مبادی تولرانس در تاریخ اجتماعی کرمان» تعیین شده بود، سخنرانی قبلاً به فرانسه ترجمه شده بود - چون زبان بین المللی کنگره انگلیسی و فرانسه بود - و مخلص نیز خیال داشت که آن ترجمه را «روخوانی» کند، البته نه به زبان پاریزین، بل به لهجه پاریزی - یعنی فرانسه ای که پنجاه سال پیش در پاریز و سیرجان آموخته بود!

وقتی به حضار مجلس - که جمع قابل توجهی نیز بودند - نظر انداخت متوجه شد که همه آنها غیر از ایرانیان - که عموماً حاضر بودند - و جمعی از ایرانیان مقیم کانادا که حضور یافته بودند - همه مستشرقان و محققان غیرایرانی حاضر در جلسه نیز به زبان فارسی آشنا و وارد هستند، دکتر تفضلی گفت: چطور است از باستانی پاریزی بخواهیم که همان نوشته فارسی خود را بخواند، مخلص نیز که دنبال بهانه می گشت، پس راه را کوتاه کرد و به زبان آورد که چون می بینم درین مجلس یکی خواجه حافظ شیرازی است که فارسی نمی داند و یکی ریچارد فرای ایران دوست<sup>۳</sup>، بنابراین راه را کوتاه می کنم و به زبان فارسی حرف خود را می زنم، منتهی اشکال کار اینست که اگر قرار بود به فرانسه حرف بزنم، ناچار بودم متن ترجمه شده از فارسی را به فرانسه از رو بخوانم، اما حالا که می فرمائید به فارسی حرف بزنم - چون متن فارسی را همراه نیاورده ام - به حساب اینکه لابد باید اینجا به یک زبان بین المللی حرف زد، حالا ناچارم

و در واقع اشکال درین است که باید حرف خود را از متن فرانسه - به فارسی ترجمه کنم، و در واقع فارسی را از فرانسه بلغور کنم!

به هر حال، سخنرانی انجام شد و دلائل مفصل آوردم که در طول تاریخ، کرمانیان همیشه با یک تولرانس و سازگاری و همسازی مداوم، یکی دو درجه حال و هوای شهر و ولایت خود را از حال و هوای شهرهای دیگر - که اغلب دچار تعصبات بوده‌اند - ملایم‌تر نگاهداشته‌اند. در بسیاری از مقالاتم من ثابت کرده‌ام که بسیاری از پیروان نحله‌ها و ملت‌ها که در شهرها و ولایات دیگر ایران تقریباً به کلی نابود شده‌اند - در کرمان سالها و قرن‌ها توانسته‌اند زندگی کنند و بوده‌اند و هنوز هم هستند، که از آن میان از خوارج و اسماعیلیه و فرق مختلف متصوفه و بت پرست‌های اوغان و هندو و مسلمانان شیعه مثل شیخیه و بالاخره ازلی و بهایی و غیر آن نام بردم و گفتم که حتی «کل شیئی» هم در کرمان داریم که جاهای دیگر نیست. بالاتر از همه دلیل آوردم که در تمام ایران زرتشتیان از میان رفتند و تنها در کرمان و یزد بودند که به صورت اقلیتی فعال و قابل احترام و سازگار با مسلمانان باقی ماندند.

بعد از پایان سخنرانی، آقای دکتر پورجوادی تعریضاً توضیح دادند که اولاً کرمان هم بدون تعرض به اقلیت‌ها نبوده چنان که قتل مشتاق نمونه واضح آن است و ثانیاً، اگر این حرف درست باشد - هر چند دکتر طباطبائی کلمه تولرانس را معادل صددرصد این حالت به شمار نمی‌آورد - به هر حال، اگر این حرف درست باشد، تازه امتیازی برای کرمان نیست - که در حکم بی تفاوتی و سستی و کم کاری است و پوست کلفتی در برابر هر چه پیش آید و این تهاون باعث خواهد شد که افکار به هم برخورد نکنند و مجالس بحث و مجادله پیش نیاید و ذهن‌ها تشحیذ نشود - و به همین دلیل است که در کل تاریخ کرمان یک شخصیت بزرگ و برجسته چون ابن سینا یا سعدی، یا رازی و امثال آن برنخاسته است.

استدلال دکتر پورجوادی در موردی درست بود، ولی از توجه به یک نکته غفلت شده بود و آن اینکه ابن سیناها و رازی‌ها و سعدی‌ها نتیجه سخت‌گیری و تعصب نبوده‌اند بلکه حاصل آزادفکری و آزاداندیشی بوده‌اند - و کرمان هم - با توجه به جمعیت کم آن - که همیشه حدود یک سی‌ام تا یک پنجاهم کل جمعیت ایران بوده - شخصیت‌هایی درخور داشته است.

دوم اینکه تنبلی و بی‌حالی و سستی و کم کاری - برخلاف تصور - نه تنها در کرمان نیست، بلکه پرکاری و همت به حد افراط است، بنده تصور می‌کنم کندن یک قنات به طول ۳۶ کیلومتر در ۱۲۰ متری زیرزمین، به طوری که شیب آن و آب‌خورد آن و مستقیم بودن آن دقیقاً محاسبه شده باشد - نه تنها درخور یک تکنیک و فن بسیار پیشرفته است، بلکه حاصل تسلط بر علوم متعدد مثل خاک‌شناسی و گیاه‌شناسی و هندسه و ریاضی و هواشناسی است که به صورت

کاربردی به کار رفته، و خیلی اهمیتش و زحمتش بیشتر از کندن دهها «مادی» است که از کنار زاینده رود جدا شود و آن وقت شیخ بهایی بیاید و آب روی زمین را محاسبه و تقسیم کند. منتهی، امثال ماها - که نون مورخ بودن را می خوریم - کم همتی کرده ایم و اسم آن متخصصانی که دو سه هزار سال پیش قنات زریسف یا فریزن یا فرمیتن را طرح ریخته و آب را از ۱۸۰ متر زیر زمین به روی کار آورده و در بیابان لوت، حیات و زندگی را مستقر ساخته اند - آری، ما اسم آنها را فراموش کرده ایم و توی کتابها نیاورده ایم و تاریخ کرمان از نام بزرگان این چنین خالی مانده است، ولی البته مردم اصفهان نام مرحوم مجلسی و بیست و چند جلد بحارالانوار او را با احترام و تکریم یاد کرده کتابش را دهها بار چاپ کرده و قبرش را مورد زیارت قرار داده بر سر آن شمع روشن کرده اند - منتهی شما انصاف دهید، آن که قنات زریسف را درین بیابان روی کار آورده خدمتش به نوع بشر بیشتر بوده است، یا آنکه بحار را ساخته، هرچند نام کار او جز یک رشته آب باریک نیست، و نام کار این یک بحار است که به معنی دریاهاست و اوقیانوس ها - و درست مثل مقایسه آبشار نیاگارا است، با آبشار سفدر جیرفت! آری ما از نام اهل فن کوتاه آمده ایم و دیگران، بزرگان خود را اوقیانوس العلماء قلمداد کرده اند.

در سخنرانی خود، من اشاره کرده ام که شیخ فیروزآبادی در فارس با اینکه مادرش بانویه، زرتشتی بود - خود از قناتی که از خانه زرتشتیان می گذشت آب نمی خورد، و یک بار هم شخصاً لنگ قرمز بسته و زرتشتیان را کشته بود - و توضیح دادم که در کرمان هیچ وقت نه تنها چنین تعصبی نبوده، بلکه صدسال پیش، خانه امام جمعه کرمان، درست وسط محله زرتشتیان - زریسف - بوده، همانجا که امروز مرکز اداری دانشگاه کرمان است.

و امام جمعه کرمان یکی از کسانی است که کوشش کرد و کمک های فراوان کرد به مانکچی زرتشتی - که از هند آمده بود - تا توانست فرمان لغو جزیه زرتشتیان را از ناصرالدین شاه بگیرد، و مکاتبات آنها موجود است.

دکتر پورجوادی گفت که این سازشکاری با نعله ها باعث شده که مردم به بحث و مجادله نپردازند و حوزه های علمی وسعت پیدا نکند و شخصیت های بزرگ علمی پیدا نشود. من اشاره کردم که سیصد رساله که حاج محمد کریم خان نوشته دلیل بر این است که بحث و مجادله و گفتگو همیشه بوده است، ولی نه به مرحله سوختن و بستن و خانه خراب کردن و کشتن حریف، و این نیز ثابت شده که کشتن اقلیت ها و نابود کردن آنها که همفکر ما نیستند، مورث پیدایش بزرگان نخواهد شد - که سعدی و حافظ و مولوی مولود چنین محیطی و چنین طرز تفکری نبوده اند.

در پایان جلسه به شوخی گفتم: خوب، حالا چطور است در همین اطاق آزمایش کنیم و

بیانیم یکی از ماها مثل شیخ فیروزآبادی لنگ قرمز ببندد و این خانم سخنران را که زرتشتی زیبای باسواد است - در همین مجلس بخوابانیم و گوش تا گوش سر از تنش جدا کنیم، و بعد یکی یکی از اطاق خارج شویم، شاید بشود که یکی از ما این سینا از اطاق خارج شود، یکی زکریای رازی شده باشد، و یکی سمدی آخرالزمان از کار درآید. راست فرموده بود مولانا که گفته بود:

سخت گیری و نعصب خامی است تا جینی کار خون آشامی است  
صحبت از مقایسه آبشار سفدر با آبشار نیاگارا کردم لارم می آید که به هر حال ازین  
پدیده بزرگ طبیعت هم سخنی بگویم.

هرکس به تورنتو برود و آبشار نیاگارا را ببیند، چنان می نماید که آدمی به زیارت حضرت رضا (ع) برود و لعنت به هارون الرشید نفرستد! یا به انجام مراسم حج توفیق یافته باشد ولی از طواف نساء غفلت کند! مخلص به همت آن دوست باهمت کرمانی خود، با اتومبیل او به دیدار این غول آبشارها رقتم.

یک رودخانه به پهنای بیش از پانصد و گاهی هزار متر که درواقع یک دریاچه است، با سرعت به راه افتاده، درین محل از ارتفاع ۴۷ متری فرو می ریزد و یک پهنه آئینه وار و صفحه تابناکی از آب در برابر دیده بیننده می آفریند، و صدای ریزش آن، که اندکی هولناک هم هست گوش را به قول قدیمی ها کر می کند.

هزاران آدم همیشه آمده اند که این مولود عجیب طبیعت را ببینند، کشتی هائی هستند که پول می گیرند و مسافرین را لباس مخصوص ضدآب می پوشانند و آنها را توی کشتی - که اطرافش باز است - می نشانند و می برند تا زیر آب، و برمی گردانند. خودش یک تفریحی است که البته خیلی ساده هم نیست. گاه عظیم انسانی و مطالبات فرنگی  
در واقع یک دریای آب از دریاچه اریه سرازیر می شود و به دریاچه اونتاریو می ریزد، و این مرز آبی کانادا و ایالات متحده است، و از آنجا به نام رودخانه سنت لرن وارد اوقیانوس اطلس می شود.

نیاگارا چهل و هفت متر (۱۶۷ فوت) ارتفاع دارد - یعنی حدود پنجاه متر دیواری از آب فرو می ریزد. واقعاً موجب اعجاب آدمیزاد است، بگذریم ازینکه وقتی به یکی از بزرگان - گویا به برنارد شاو - گفته بود واقعاً چقدر عجیب است که اینهمه آب ازین آبشار فرو می ریزد. و او در جواب گفته بود: هیچ عجیب نیست. عجیب وقتی بود که اینهمه آب از اینجا فرو نمی ریخت!

خداوند عالم چقدر آب و باران به کوهستانهای مرکزی و غربی امریکا داده که اینهمه رودخانه از آنها جاری می شود؟ رودخانه ای مثل می سی سی پی که به جنوب می رود و خودش

یک دریای خروشان است، و رودخانه سن لران که در واقع پنج دریاچه متحرک و جوشان است و پایان کارش همین آبشار نیاگارا است - و آدم وقتی رودخانه «سن» و «رُن» را در برابر اینها نگاه می کند، آنها را در حکم مادی های زاینده رود می بیند، و حالا بیا مقایسه کن فی المثل با رودخانه هلیل و خشک رود بم و تنگل راور، درست مثل آن بازیچه هایی که بچه ها توی ریگ ها با لوله آفتابه «باغ بازی» می کنند! ما که ندیده ایم، آنها که دیده اند می گویند سن لران در برابر آمازون جویی است کوچک در برابر یک مادی بزرگ:

آن جماع طفل چپود، بازی با جماع پهلوان غازی!

یک جزیره کوچک به نام جزیره بزکوهی<sup>۳۱</sup> آبشار را به دو قسمت تقسیم می کند. عرض آبشار حدود ۵۰۰ متر است، اما خود رودخانه، بعضی جاها تا ۳ کیلومتر عرض دارد. پل های متعدد بر روی رودخانه بسته شده که اتا زونی را به کانادا وصل می کند.

خود امریکائیا وقتی بنخواهند، آبشار را خوب تماشا کنند، می آیند به قسمت کانادائی آن، زیرا منظره آن دلفریب تر است. وقتی یکی ازین پل ها را دیدم، خاطرم آمد که من به برکت «پل صراط» توانسته بودم از زیر چماق نقره پل صراط ویزای کانادا رد شوم. این رودخانه یک راه ارتباطی تجارتی مهم است. بیش از پانصد میلیون بوشل گندم از طریق دریاچه سوپریور به خارج صادر می شود - که مهمترین محصول صادراتی کانادا است و نصف صادرات آنست و معمولاً به اروپا و شمال افریقا و امریکای جنوبی و بعضی نقاط دیگر می رود، و بسا که همین لقمه نانی که نوبی سفره ما در ایران است هم از همینجا آمده باشد.

حالا تا صحبت پل صراط در میان است برای دلخوشی زبان شناسان خودمان می گویم که یکی از مستشرقین عقیده داشت که این کلمه صراط صورت دیگر استریت<sup>۳۲</sup> فرنگی است، و البته نه اینکه قرآن در اهدنا الصراط المستقیم، آن را از فرنگی ها گرفته باشد، بلکه اصولاً ریشه هر دوی اینها برمی گردد به کلمه شاهراه و شاهرود خودمان - که روت<sup>۳۳</sup> کلمه آریایی به معنی جاده و خیابان است، و شاهرود به معنی راه اصلی و راه شاهی، و اگر چنین باشد این کلمه در حین عبور از شوش به سارد - که ابتدا و انتهای راه شاهی (شاهرود) بوده باشد در بین راه اطراق کرده و در زبان عربی پاتوق پیدا کرده است.

تورنتو<sup>۳۴</sup> یک شهر بزرگ، مرکز اقتصادی و فرهنگی و در عین حال توریستی است. کنار دریا یک برج ساخته اند به یادگار این سرای سپنج که ارتفاع آن سه پنج است (۵۵۵ متر = ۱۸۲۱ فوت) و حدود دویست متر از برج ایفل و هم چنین از بسیاری آسمانخراشهای عالم بلندتر است، در رستوران بالای برج که گردنده هم بود در خدمت آقای مهندس شایگان کاشانی غذایی خوردیم و دریا و شهر را تماشا کردیم. بعضی سالها این شهر ۱۵۰ هزار مهاجر پذیرفته است. جمعیت این شهر ظرف سی سال دو برابر شده (در ۱۹۵۳ ششصد هزار جمعیت

داشته) و در ده ساله اخیر به سه میلیون رسیده است.

کانادا حدود ده ایالت دارد که بیشتر آنها مرزهای خود را با هم به خط مستقیم جدا کرده‌اند. از غرب عبارتند از یوکون، کلمبیای انگلیس، آلبرتا، ساس کاچن وان، هودسون بای، اونتاریو - که تورنتو حاکم‌نشین آن است - و کبک و نیوفوندلاند، و بالاخره سرزمینهای شمالی که اغلب یخبندان است و کم جمعیت. کل جمعیت کانادا حدود ۲۶ میلیون تن است که هشت میلیون و نیم آن در ایالت اونتاریو ساکن هستند، و قریب سه میلیون تن ازین جمعیت در تورنتو زندگی می‌کنند - خیلی بیشتر و در واقع ده برابر جمعیت پایتخت - یعنی اتاوا که تنها سیصد هزار تن در آنجا منزل گرفته‌اند. بیشتر مردم انگلیسی زبانند و حدود چهارصد هزار نفر به فرانسه صحبت می‌کنند - که اغلب در کبک هستند.

ساکنان کانادا بیشتر مهاجرین هستند - خصوصاً مهاجرین آسیایی. از آن روزها که نفت کشف شد و عالم را - خصوصاً عالم سرد و نزدیکیهای قطب را - گرم کرد، مردم به ولایات سردسیر اقبال و مهاجرت کردند، بنابراین نقاطی مثل شمال اروپا (سوئد و نروژ و ایسلند) و همین کانادا - که چهار ماه زمستان نام دارد، و فی‌المثل در همین تورنتو ممکن است سه چهار ماه درجه حرارت از صفر بالاتر نرود - مورد اعتنای مردم قرار گرفت و از اکناف عالم و «من کل فج عمیق» مردمان به آنجا روی نهادند.

عجیب آنکه بسیاری از مهاجرین کانادا مردم هندوستان هستند که از گرمترین نقاط دنیا به سردترین آن روی نهاده‌اند - جمعیتی کثیر و اقلیتی عظیم که کم کم تبدیل به اکثریت شده و مجامع بزرگ فرهنگی و اقتصادی پدید آوردند. چینی‌ها نیز چنین کردند.

ازین سبب است که امروز بیشتر ساختمانهای بلند کانادا متعلق به این جوامع است، و هیچ عجیب نیست اگر مرکز تحقیقات آسیایی کانادا، چهارصد استاد آسیائی عضو داشته باشد و دانشگاه مونترال مرکز مهم شناخت فرهنگ آسیائی به شمار آید، و در کانادا دانشگاه بزرگ شستری<sup>۳۵</sup> تأسیس شود که مرکز تحقیقات «هند و کانادائی» است - و بزرگترین کتابخانه کانادا به کمک و همت هندیها غنی شده است. آنها که از غرب امریکا - و در واقع از شرق آسیا - مثل چین و ژاپن و کره و هندوچین آمده‌اند - نیز سازمانها و تشکیلات فرهنگی بزرگ برای خود دارند، و اتفاقی نبود اگر افتتاح کنگره، با رقص دختران کره‌ای شروع می‌شد - رقص دستمال که حرکات پارچه‌های لطیف مثل هاله‌ای از نور بر اطراف اندام و چهره آن دختران زیبا، موج می‌افکند. اینها از طریق اوقیانوس آرام، آرام آرام نواحی غرب کانادا مثل وانکوئر و کلمبیای انگلیس را اشغال کرده‌اند.

شهرهای بزرگ کانادا مملو است ازینگونه مهاجرین، شهرهایی مثل هالیفاکس، مونترال، تورنتو، ادمونتون، وانکوئر، ویکتوریا، و امثال آن.



دکتر طاهری سمنانی که از ایرانیان مقیم کانادا و حقوقدان و مشاور یک مؤسسه حقوقی است می گفت که کانادا - و حتی تورنتو - هنوز ظرفیت و تقاضای خیلی بیش ازین ها مهاجر دارد، منتهی برای اینکه تأمین اجتماعی و ایجاد شغل و تهیه مسکن مهاجرین دولت ها را در بن بست نگذارد، آمده اند و یک سقف متناسب برای پذیرش تعداد مهاجر گذاشته اند، و این در سال از صد و پنجاه هزار تن فراتر نمی رود.

متأسفانه ایرانیان مقیم تورنتو - و اصولاً کانادا - یک سازمان متمرکز فرهنگی و اجتماعی ندارند. آقای کاظمی بازنشسته هواپیمانی، و مهدی آقا مهین - معلم بازنشسته کرمانی مقیم تورنتو - هر دو می گفتند - که به همین جهت بسیاری از ایرانیان - حتی همولایتی ها از وجود یکدیگر درین سرزمین خبر ندارند. دیگر انجام مراسمی دسته جمعی - مثل اعیاد نوروز و سیزده یا مراسم مذهبی مسأله ایست که هیچوقت به صورت گروهی صورت نمی پذیرد. درین مورد زرتشتی ها از مسلمانان جلوتر هستند، زیرا لاقلاً یک آتشکده متمرکز دارند. در مورد زرتشتیان و مهاجرت آنها نکته ای هست، ما خبر داریم که گویا حدود ششصد خانوار زرتشتی به وانکوثر مهاجرت کرده اند و حدود چهارصد خانوار زرتشتی نیز در تورنتو اقامت دارند، و اینان هم مهاجرین ایرانی هستند و هم مهاجرین هندی - پارسیان هند - و هم مهاجرین زرتشتی که از هند به افریقای جنوبی مهاجرت کرده بوده اند و از آن جا ناچار به مهاجرت به کانادا شده اند.

چنان می نماید که مَهر مهاجرت در طی قرون و هزاره های طولانی بر پیشانی اینان خورده بوده است. دو سه هزار سال پیش از صحراهای سرد سیبری به نواحی گرم ایران آمدند، در ایران بعد از اسلام ناچار به مهاجرت به هند شدند، از آنجا هجرتی به افریقای جنوبی - که گرمسیر بود - صورت گرفت، بعد باز نوبت قشلاق آمد، و به دلایل اقتصادی و سیاسی و عقیدتی - و رنگ - ناچار باز به سرما پناه بردند و آتشکده خود را در کانادای سردسیر دائر ساختند.

یک مرکز مطالعات اسلامی بسیار مهم نیز در مونترال - دانشگاه مک گیل دائر شده - هندیها و پاکستانیها و ژاپنیها در آن فعالیت دارند، ولی البته استاد بزرگوار خودمان دکتر مهدی محقق که طلبه ای است در لباس اهل طلب و این روزها در کانادا دهها کتاب مهم فلسفی و حکمی و فقهی ایرانی - فارسی و عربی را به چاپ رسانده، دهها دانشجوی محقق در آن ولایت تربیت کرده، افکار و آثار کسانی مثل ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری را - که ما ایرانیها به زحمت در دانشگاههای خودمان آنها را می توانیم هضم کنیم - به زبان چینی ها و ژاپنی ها در کانادا تعلیم و چاپ و توزیع کرده است.

میان کانادا و انگلستان هنوز یک مناسبات عارفانه وجود دارد، یک مملکت مستقل

منور سکه و نوبت به نام ملکه الیزابت می‌زند و گاهگاهی ملکه انگلستان برای دیدن مسابقات اسبدوانی به این مملکت پر طول و عرض می‌آید. مهمترین دانشگاه آنجا ویکتوریا کالج و کوئینز کالج، همه نام ملکه انگلستان را دارند و اسکناسهای دلار کانادائی - نقش ملکه را بر خود باقی نگاهداشته‌اند و پارک ملکه<sup>۳۶</sup>، مأمّن راسوهایی است که با آدمیزادگان خو گرفته، با جست و خیز بر روی درختان کهن آن، تماشاگران را مشغول می‌دارند.

علاقه ایرانیان مقیم کانادا و نقاط دوردست درین کنگره به خوبی به چشم می‌خورد - بعضی از راههای دور آمده بودند - و همه می‌دانند که جایجا شدن در آن ولایت‌ها چقدر گران تمام می‌شود. مثلاً خانم هما قائدشرقی - یک دانشجوی ایرانی شیرازی مقیم مونترال - به هزار زحمت خود را از مونترال به تورنتو رسانده بود - و در تمام جلسات که مطلبی مربوط به ایران بود شرکت می‌کرد، یا خانم فخری شاهرخ حریری که از «الیکوت سیتی» آمده بود، یا خانم لیلی شریفی - مقیم همان تورنتو - که تمام ساعات کنگره - خانه و زندگی را کنار گذاشته به مباحث مورد علاقه خود دل مشغولی داشت.

استاد احسان یارشاطر که حق بزرگ بر گردن ایرانشناسان و ایرانیهای فرهنگی مقیم خارج دارد، دو سه روز آخر کنگره آمده بود، ولی البته صحبتی نداشت و تنها تجدید دیداری با اهل تحقیق کرد. دکتر کاظم تهرانی استاد دانشگاه پرتلند نیز درین جمع بود.

احسان یارشاطر اصلاً همدانی است - و امروز یکی از شناخته‌ترین استادان ایرانی در آمریکا است که دائره‌المعارف بزرگ ایرانیکا را به زبان انگلیسی چاپ می‌کند - آن نیز با چه تمهیداتی و فراهم آوردن چه امکاناتی. هم چنین آن شاهنامه که اینروزها دارد در انگلستان چاپ می‌شود نیز به همت اوست و با کوشش دکتر خالقی مطلق.

بقیه دارد

۱. علاوه بر آن ما خود در تهران نماز شب را در خانه خود داشتیم. یاد آن روستائی همولایتی خودم می‌افتم که از «گستوخونو» به پاریز به خانه ارباب آمده بود - ظهر، زن ارباب، یک تبار کشک و نان جو در پیش زارع نهاد. روستائی دست برهم زد و روی به آسمان کرد و گفت:

- بسوزی بخت، خانه خودمان کشک، خانه ارباب هم کشک؟

حالا مخلص هم باید بگوید: اینجا نماز شب، در تورنتو هم نماز شب؟ بخشکی شانس! اگر قرار بود که دلار دانه‌ای صد و چهل پنجاه تومان بحریم و بیائیم تورنتو و نماز شب بخوانیم، این نماز شب که در تهران و در خانه خودمان هم بود.

2. 33<sup>rd</sup> International congress of Asian and north African studies.

۳. حماسه کویر، ص ۶۱۵، نقل از ابن خلکان.

4. D. Sinor

5. Oxtoby

6. Rosenthal

7. Green

8. Walsh

9. C. Gordon

10. Eblaite

11. Shaw

12. Harrak

۱۴. واقعا اگر در شوروی، خط فارسی در جمهوری های آسیای مرکزی دوباره زنده شود، آن وقت خواهیم دید که بسیاری از اسامی که در نظر ما بسیار غریب می آمد، بسیار قریب است و همه نزدیکان دور درین ماجرا از دوران نزدیک خواهند شد.

15. Pistoso

16. G. Coppens                      18. G. Gropp

17. Grandmaison                    19. Floyd

۲۰. این کتاب را سرهنگ لوریمر انگلیسی در ایام جنگ بین الملل اول که در کرمان بوده، با فحص کامل، در خصوص آداب و رسوم و افسانه ها و اشعار محلی و فولکلور کرمان نوشته، و البته به انگلیس رفته و توسط وهمن به فارسی برگردانده شده است. مخلص هم به تقاضای وهمن مقدمه ای بر این کتاب نوشته بود که - بنیاد فرهنگ - چاپ کننده کتاب نپسندید و مقدمه بیخ ریش مخلص ماند تا آن را در جامع المقدمات چاپ کردم.

۲۱. از پاریز تا پاریس، ص ۵۱۰

۲۲. و عنوان آن هم New Edition of Rumi's Mathnawi چاپ جدید مثنوی رومی. راستی حالا که مولانا رومی شده چرا اصلا سخنرانی استعلامی را در پانل زبانهای رومی و رومانیایی - یا لاقل ترک و عثمانی - نیاورده اند؟ (رجوع شود به کوچمه هفت پیچ، ص ۱۳۷).

۲۳. من اعتقاد دارم که بسیاری از کلمات و جاها و شخصیت های مذهبی که در ایران با نام شاه شروع می شود - یک جنبه سمبولیک اسماعیلی دارد: شاه غریب، شاه خیرالله، شاه چراغ و ...

۲۴. پاریزها به شوخی می گویند یک روستائی که به شهر رفته بود می خواست شهری صحبت کند، وقتی از احوال ارباب ده ازو پرسیدند گفته بود: زیر درخت بود خوابیده بید، شما می خواست فنگش را هم ور کشیده بید. (یعنی زیر درخت بید خوابیده بود، و تفنگش را (به جای تو خواسته بود احترام بگذارد و شما بگویند)، هم آویزان کرده بود.)

۲۵. dualisme به معنی دو گانه پرستی و شریک برای خدا قرار دادن، هم چنین در ایران قدیم که مظهر شر و مظهر خیر داشتیم و اهریمن بود و اهورامزدا. این دستگاه اعتقادی را دو گانه پرستی یا ثنویت می خوانند و در واقع همان «شرک» است.

۲۶. مقاله دکتر جهانگیری در خصوص اشمری، مجله دانشکده ادبیات سال ۲۸ همان ۱ و ۲ / ص ۱۰۲

۲۷. لوکان فیهما آلهة الالهة لفسدنا، فسیحان الله رب العرش عما یصفون: اگر در دو دنیا خدایانی غیر از خدای واحد بود، این دو دنیا خراب می شدند، بزرگ است خدای آسمان از آنچه او را توصیف می کنند. (آیه ۲۲، سوره انبیاء)

28. Lehrman.

29. The Role of water in the Gardens of islam.

۳۰. البته شوخی کردم، زیرا فرای، خیلی بهتر از بسیاری از ماها فارسی شیرازی حرف می زند.

31. chevre

33. Route

32. Street

34. Toronto

۳۵. Shastri، همان رئیس جمهور هند است که برای امضاء قرارداد صلح پس از جنگ با پاکستان به شهر دوشنبه رفت و قرارداد را امضاء کرد و در همانجا جان به جان آفرین تسلیم کرد. سودا چنین خوش است که یک جا کند کسی!

36. Queen's park